

نقدی بر قاعدهٔ تابعیت منافع از اعیان در فقه و حقوق موضوعه

دکتر سیدمصطفی مصطفوی*

چکیده: رابطهٔ منافع با اعیان از دیرباز مورد توجه محققان بوده و در تحلیل و تبیین ماهیت آن دیدگاه‌های متفاوتی را بیان کرده‌اند که آثار حقوقی خاصی را به دنبال داشته است. از جمله مباحث مطرح شده در این رابطه، بررسی اقتضا رابطهٔ قهری بین منفعت و عین در ملکیت است. قاعدهٔ «من ملک عیناً ملک منفعتها بالتبع» در همین مورد بیان شده است که در تحلیل مفاد آن، دو نظر مهم وجود دارد. این نوشتار در مقام بررسی محتوای این قاعده و ارزیابی این دو نظر است که در نهایت، با نقد نظر اول که صرف رابطهٔ قهری بین منفعت و عین را مقتضی مطلق برای جریان قاعده می‌داند و آن را یکی از اسباب تملک معرفی می‌کند؛ نظر دوم که رابطهٔ تبعی را در صورتی که موجب تسری ملکیت اعیان به منافع شود، نظر صحیح و منطقی در تحلیل این قاعده معرفی می‌کند.

کلیدواژه: اعیان، منافع، تبعیت، رابطهٔ قهری، تابعیت در ملکیت، توابع مال

* پژوهشگر و دکتری حقوق خصوصی

فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق(ع)

شماره ۲۸ - زمستان ۱۳۸۴

مقدمه: (شناخت مسئله)

چگونگی رابطه منافع با اعیان از مباحث مهم فقهی است. تردیدی نیست منفعت یک عین رابطه‌ای تبعی و مادی با خود آن عین دارد. ولی پرسش این است که این رابطه قهری تا چه حد دارای اثر حقوقی است؟

بعضی از فقهاء در این زمینه قاعده‌ای را با عنوان «من ملک عیناً ملک منفعتها بالتبع» مطرح کرده‌اند. بنا بر مفاد این قاعده، هر کس مالک عینی باشد، به تبع، مالک منافع آن هم خواهد بود. اثر مهم آن در مورد شناسایی مالکان منافع در موارد نزاع و تردید است؛ مثلاً، اگر موجری عقد اجاره سابق بر فروش خانه خود را فسخ کند، این سؤال مطرح می‌شود که منافع باقی مانده برای چه کسی است؟ آیا شخص خریدار مالک آن محسوب می‌شود یا فروشنده؟ یا در جایی که فردی به تصور مسلوب‌المنفعه بودن، ملک خود را به دیگری می‌فروشد و بعداً معلوم می‌شود تصور آنها توهمی بیش نبوده است، آیا منفعت مزبور از آن خریدار است یا بایع؟ و دیگر مواردی که در بخش «مطالعه کاربردی» این نوشتار بررسی می‌شود.

در تحلیل قاعده تبعیت دو نظر مهم وجود دارد:

در نظر اول، صرف وجود ارتباط تبعی با احراز فقدان مانع، مقتضی اثبات ملکیت منافع برای صاحبان اعیان است و این رابطه قهری از اسباب تملک منافع محسوب می‌شود؛ در نتیجه، هر زمان در مالکیت منفعتی تردید شود، مالکیت بر عین به همراه عدم تفکیک حقیقی بین منفعت و عین، برای اثبات مالکیت بر منفعت کافی است.

در نظر دوم، رابطه قهری بین منفعت و عین دارای نقش واسطه‌ای است و فقط مقتضی تسری سبب ملکیت عین، نسبت به منفعت است. این اقتضاء در جایی است که مانعی بر سر راه تعمیم سبب ملکیت عین وجود نداشته باشد؛ مثلاً، فقدان مانع در اسباب اختیاری عبارت از عدم قصد تفکیک بین منفعت و عین است؛ در غیر این صورت، رابطه تبعی منافع، مقتضی تعمیم سبب ملکیت عین نسبت به منفعت نخواهد بود؛ حتی اگر معلوم شود تفکیک مزبور امری موهوم بوده و واقعیت خارجی نداشته

است. در نتیجه، انتقال چنین منافع محتاج به قصد انشای مطابقی و سبب ناقل مستقل است.

سؤال اصلی این جستار این است که از منظر فقهی «رابطه قهری» بین اعیان و منافع، از چه درجه ارزش و اعتبار حقوقی برخوردار است؟ آیا می‌توان از این قاعده، مطلقاً برای اثبات مالکیت منافع بهره برد و آن را از اسباب تملک دانست یا محدوده عملکرد قاعده تبعیت، منوط به تسری و تعمیم سبب ملکیت اعیان است که در این صورت، وجود رابطه قهری، عامل مستقل در تملک منافع محسوب نمی‌شود. آنچه در این نوشتار به آن پرداخته می‌شود، نقد و بررسی این دو تفسیر از قاعده تبعیت است که انتخاب هر یک از آن دو، آثار حقوقی متفاوتی را به دنبال دارد که سعی می‌شود نتایج آنها در قالب مسائل متنوع حقوقی تحلیل و ارزیابی شود.

۱. واژه‌شناسی

قبل از بیان نظریات پیرامون قاعده تبعیت، باید مفهوم دو اصطلاح روشن شود:

۱-۱. تبعیت

این واژه در دو معنا به کار رفته است: «تبعیت در ملکیت» و «تبعیت در مال». بین این دو مفهوم تفاوت و فرق است و نباید یک مسئله شمرده شوند. (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۳، ص ۲۱۲).

گاهی مال دارای توابعی است که خود قابل داد و ستد است ولی چنان وابسته به مبیع اصلی است که عرف ضرورتی نمی‌بیند قرارداد مستقلی در باره انتقال توابع بسته شود یا در عقد اصلی نام آنها بیاید؛ برای مثال، اگر خانه‌ای فروخته شود، بوته‌های گل و درختان خانه نیز منتقل می‌شوند؛ چون از توابع مبیع به شمار می‌روند. یا نمائات متصله همچون اجزاء و اوصاف از شئون عین محسوب می‌شوند و تملک عین، تملک همه آنهاست.^۱ این قسم از تبعیت که در حوزه ارتباط و وابستگی وجودی اشیاء است، «تابعیت بین دو مال» نامیده می‌شود؛

از طرف دیگر، تابعیت در نمائات منفصله مانند میوه درختان، بچه حیوانات و یا صیدی که توسط ابزار و آلات استیجاری به دست می‌آید، «تابعیت در ملکیت»

محسوب می‌شود (بروجردی، ۱۳۶۵، ص ۳۷۲)؛ در نتیجه، نمائی که از اصل به دست می‌آید. برای مالک آن عین است اما نه از آنجا که تابع اصل مال است؛ چون این نما عرفاً از اجزاء و شئون عین نیست که ارتباط وجودی با آن داشته باشد و از توابع اصل مال محسوب شود بلکه این نما به سبب حکم شرع و بنای عقلاً تابع ملکیت اصل است. پس تنها راه ورود نمائات منفصله در اموال مالک آن، اثبات تسری حق مالکیت از مال متبوع به مال تابع است.

۲-۱. منفعت

منفعت دارای اقسامی است (حسینی مراغی، ۱۴۱۷ق، صص ۲۳۰-۲۳۵؛ جعفری لنگرودی، ۱۳۷۶، ص ۶۱؛ همو، ۱۳۷۸، ص ۳۵۲۱). در بیشتر موارد منافع اشیاء امور غیرمادی هستند، به همین دلیل، آنها را به «صلاحیت استفاده» از اموال تعبیر می‌کنند. در حقیقت، منفعت به این معنا در برابر معنای عین، که وجود محسوس دارد، قرار می‌گیرد ولی در پاره‌ای از موارد، منافع اشیاء نیز موجود مادی و محسوس‌اند و ماهیتشان با اعیان تفاوتی ندارد^۲ و در اموری هستند که عین خارجی منفعت عین دیگری واقع می‌شود؛ مثل میوه درختان. این قسم تنها به این اعتبار که به تدریج از عین دیگری به دست می‌آیند، منفعت نامیده می‌شوند.^۳ در این صورت، محسوس نبودن وصفی نیست که بتواند عین را از منفعت ممتاز کند بلکه وصف ذاتی منفعت، همان تدریجی بودن آن است^۴ (چه مادی باشد و چه غیرمادی).

در قاعده «تبعیت» واژه منفعت هم شامل منافع مادی و هم منافع معنوی می‌شود. به بیان دیگر، هر آنچه که از توابع مال دیگر باشد و رابطه‌اش، تابعیت بین «دو مال» محسوب شود، مشمول قاعده می‌شود؛ هر چند مباحث مطرح شده در این قاعده، بیشتر حول محور منافع معنوی است.

باید توجه داشت مناط قاعده، حق انتفاع^۵ را هم در بر می‌گیرد بلکه شمول قاعده تبعیت نسبت به حقوق عینی به طریق اولی است؛ زیرا عقود موجد حق انتفاع، باعث تفکیک بین عین و منفعت نمی‌شوند و همواره، یکی از طرفین نزاع در مورد بهره‌برداری از عین، مالک موضوع حق انتفاع است.

۲. بررسی قاعده تبعیت از دیدگاه فقهی

۲-۱. نظریه اول

از آنجا که منافع از شئون اعیان به حساب می‌آیند و نسبت آنها با اعیان، نسبت عرض به موضوع است (بجنوردی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۲۴؛ اصفهانی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۸۱)، بعضی از فقهاء با توجه به این رابطه ویژه درصدد استنتاج قاعده‌ای مبتنی بر آن برآمده‌اند و معتقدند صرف وجود این ارتباط و وابستگی خاص با احراز فقدان مانع (عدم تفکیک واقعی بین منفعت و عین)، مقتضی ثبوت ملکیت منافع برای صاحبان اعیان است.

محقق یزدی از کسانی است که این قاعده را مطرح کرده و در توضیح یک فرع فقهی در کتاب «اجاره» به آن اشاره کرده است^۱ (یزدی، ۱۴۰۹ق، ج ۵، ص ۲۶). ایشان در این زمینه مسئله‌ای را مطرح می‌کند مبنی بر اینکه اگر شخصی منزلی را به دیگری بفروشد و هر دو به مسلوب‌المنفعه بودن آن برای مدتی معتقد باشند ولی بعداً معلوم شود در زمان فروش، منفعت عین آزاد بوده است و به اشتباه، آن را مسلوب‌المنفعه تصور کرده‌اند، منفعت خانه در مدت مزبور از آن چه کسی است؟ آیا این منفعت از اموال بایع محسوب می‌شود یا در ملکیت خریدار است؟

بعد از طرح هر دو نظر در پاسخ به این سؤال می‌نویسد: مالکیت این منفعت به مشتری واگذار می‌شود؛ چون بنا بر قاعده تبعیت، ملکیت بر عین، مقتضی ملکیت بر منفعت است مگر اینکه مانعی در بین باشد که آن هم در دو صورت است:

۱. منفعت قبلاً از عین تفکیک شده باشد؛ مثل اجاره سابق بر بیع؛

۲. منفعت از عین استثناء شده باشد؛ مثل ابقای منفعت برای خود بایع.

بنابراین، در صورتی که نه تفکیکی در بین باشد و نه استثنائی، باید به حسب قاعده «من ملک عیناً ملک منفعتها بالتبع»، شخص صاحب عین را به سبب اقتضای رابطه تبعی، مالک منفعت دانست؛ چون تبعیت منافع از اعیان، تبعیت قهری است؛ نه تبعیت قصدی و تنها تملیک عین است که تابع قصد است (اصفهانی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۵). از آنجا که در مسئله مذکور آنچه که وجود دارد فقط توهم تفکیک است؛ نه تفکیک حقیقی. این امر مانع از جریان قاعده تبعیت و مالکیت مشتری نسبت به منافع نمی‌شود (حکیم، ۱۴۱۴ق، ص ۳۱).

توضیح آنکه جریان هر قاعده‌ای مبتنی بر اثبات دو رکن است: وجود «مقتضی» و فقدان «مانع»؛^۷ مثلاً، در قاعده «ضمان ید»، استیلا بر مال غیر مقتضی ضمانت و استیمان مانع آن است؛ لذا شخص امین مسئول تلف یا نقص مال تحت سیطره خود نیست. اما این مانعیت در صورتی است که امین در حفظ مال امانتی، مرتکب تعدی و تفریط نشده باشد والا به مجرد تقصیر، صفت امانت که مانع مقتضی قاعده است، در میانه از بین می‌رود و تبعاً قاعده ضمان ید جاری می‌شود. قاعده تبعیت هم از این اصل مستثنا نیست؛^۸ لذا هر کس مالک عینی باشد، به تبع، مالک منفعت آن نیز خواهد بود؛ مگر اینکه مانعی وجود داشته باشد. ولی اگر هر زمان این مانع مرتفع شود، مانند اینکه شرط تفکیک منفعت از عین باطل شود، یا اعتقاد به جدایی منفعت موهوم شود، یا فساد عقد اجاره ثابت شود و به طور کلی، وجود واقعی مانع یعنی تفکیک حقیقی بین منفعت و عین احراز نشود، قاعده تبعیت جاری و مقتضی ملکیت منفعت برای مالک عین می‌شود. در واقع، رابطه قهری در این میان به مثابه یکی از اسباب تملک ایفای نقش می‌کند.

این تفسیر از قاعده تبعیت، موید به قاعده «ید» هم است؛ بر خلاف نظر بعضی از محققان (نراقی، ۱۴۲۰، ص ۲۹؛ همو، ۱۳۶۹، ص ۵۷۸)، قاعده «ید» شامل منافع هم می‌شود (بجنوردی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۲۳؛ اصفهانی، ۱۴۰۹، ص ۹۸؛ امام خمینی، ۱۴۲۰، ص ۲۶۷). مهم‌ترین دلیل حجیت ید، بنای عقلاست و عقلا در زندگی روزمره همان گونه که برای استیلا بر عین، ارزش و اعتبار قائل‌اند، سیطره بر منافع را نیز معتبر می‌دانند. البته شمول ید بر منافع به این معنا نیست که منافع مستقل از عین قابل وضع ید است؛ لذا استیلا بر آنها به «تبع عین» است؛ همان طور که تسلیم منفعت نیز با تسلیم عین محقق می‌شود^۹ (بجنوردی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۲۴)؛ در این صورت، عین و منفعت در رابطه مستقیم با یکدیگر قرار می‌گیرند و استیلا در عین، اماره مالکیت در منفعت هم محسوب می‌شود. لذا وقتی در مالکیت منفعت عینی شک و تردید پیدا شود، سیطره بر عین، اماره‌ای بر مالکیت بر منفعت است و حق مالکیت بر عین از طریق تبعیت مادی به منفعت سرایت می‌کند و نشانه مالکیت و واسطه در ثبوت (نه واسطه در عروض)، برای استیلا بر منافع است (اصفهانی، ۱۴۰۹، ص ۹۹). تنها مانع در این میان، وجود انفکاک

واقعی بین منفعت و عین است که باعث عدم سرایت حق مالکیت به منافع می‌شود. اما با اثبات موهوم بودن تفکیک منافع از اعیان، استیلا بر عین و ارتباط قهری بین منفعت و عین، امارهٔ مالکیت بر منفعت محسوب می‌شود.^{۱۰}

با توجه به آنچه بیان شد، می‌توان نظریهٔ مذکور را در اصول ذیل خلاصه کرد:

۱. رابطهٔ بین منافع و اعیان، رابطه‌ای قهری و غیرقصدی است؛
۲. این رابطهٔ قهری، مقتضی ملکیت منفعت برای مالک عین است؛
۳. مانع جریان قاعدهٔ اثبات تفکیک واقعی بین منفعت و عین است.

۲-۲. نظریهٔ دوّم

در این نظریه بر خلاف نظر اوّل، ارتباط قهری بین منافع و اعیان دارای اعتبار حقوقی مستقل نیست و حدّ تأثیر قاعدهٔ تبعیت تا جایی است که مقتضی تعمیم و گسترش سبب ملکیت عین نسبت به منفعت باشد (بروجردی، ۱۳۶۵، ص ۱۲۱)؛ در واقع، این رابطهٔ قهری، عامل تسری و وحدت سبب ملکیت بین عین و منفعت است که این امر، منوط به فقدان مانع و عدم اختصاص سبب ملکیت به مال متبوع است. البته، در این نظریه بین اسباب اختیاری و غیراختیاری انتقال تفاوت وجود دارد؛

الف. در اسباب غیراختیاری، مانند ارث، تنها مانع بر سر راه قاعدهٔ تبعیت در تعمیم سبب تملیک، تفکیک حقیقی بین عین و منفعت در زمان تأثیر سبب غیراختیاری است؛ مانند اجاره قبل از مرگ. پس اگر ثابت شود تفکیک عین از منفعت اشتباه بوده و در آن زمان وجود نداشته است، تبعیت قهری مقتضی تسری سبب غیراختیاری نسبت به منفعت است و مالک عین، مالک منفعت هم محسوب می‌شود؛ مثلاً، اگر موجری بعد از اجاره دادن خانه خود فوت کند، خانه به صورت مسلوب‌المنفعه به وراثت منتقل می‌شود. در صورتی که بعداً معلوم شود عقد اجاره از ابتدا باطل بوده، سبب ملکیت و انتقال عین شامل آن منفعت شده است و در نتیجه، به وراثت منتقل می‌شود. بر خلاف جایی که مستأجر از مدت باقی‌ماندهٔ اجارهٔ خود اعراض کند.

ب. در اسباب اختیاری مانند بیع که قصد و انشاء در تملک نقش محوری دارد، مانع تبعیت قهری در گسترش سبب انتقال نسبت به منافع، «قصد» تفکیک عین از

منفعت است؛ لذا بعد از وجود چنین قصدی، منتفی شدن تفکیک منفعت از عین در میانه و یا موهوم بودن آن از ابتدا، تأثیری در تسری سبب اختیاری ندارد و انتقال منافع به مالک عین، محتاج به سببی غیر از سبب انتقال عین است؛ بنابراین، قاعده تبعیت در این اسباب، زمانی مقتضی تسری سبب ملکیت است که از ابتدا به همراه سبب انتقال، نبود مانع آن احراز شود. اگر فقدان مانع در میانه ثابت شود (هرچند نبود آن مانع از ابتدا باشد؛ رک. یادداشت ش ۷)، همچنان، جریان قاعده متوقف است.

بنا بر توضیحات فوق، اهم نکات نظریه دوم را می‌توان به صورت ذیل خلاصه کرد:

۱. رابطه قهری بین عین و منفعت مقتضی وحدت سبب ملکیت منافع با سبب ملکیت اعیان است.
۲. مانع رابطه قهری در تسری سبب غیراختیاری نسبت به منافع، تفکیک «واقعی» بین عین و منفعت است.
۳. مانع جریان قاعده تبعیت در تملک منافع به سبب اختیاری (بیع)، وجود «قصد» تفکیک عین از منفعت است.

۲-۳. نقد و بررسی نظریات

۲-۳-۱. نقد نظریه اول

از نظر حقوقی هیچ مانعی وجود ندارد که شارع، صرف رابطه قهری بین منفعت و عین را سبب تملک منافع قرار دهد؛ به طوری که هر زمان در مالکیت منفعتی تردید پیدا شود، مالکیت بر عین برای تملک منفعت کافی باشد. ولی قاعده «من ملک عیناً ملک منفعتها بالتبع»، با چنین عبارت و واژگانی، قاعده و نص شرعی نیست که توسط دلیل خاص به اثبات رسیده باشد (بروجردی، ۱۳۶۵، ص ۱۲۰) که به حسب ساختار ادبی آن که گزاره‌ای شرطی است، بین مالکیت بر عین و مالکیت بر منفعت رابطه علی برقرار شود و یکی از اسباب تملک منافع معرفی شود. پس تنها راه منطقی، بررسی و تحلیل این نظریه از منظر اصول و قواعد عمومی است. لذا باید دید آیا می‌توان بین این نظریه و دیگر قواعد مسلم فقهی وفق داد یا نه؟ از آنجا که در تحلیل نظریه دوم، این مهم

انجام می‌گیرد و نقد این نظریه از خلال آن مباحث روشن می‌شود، از طرح این بحث در اینجا خودداری می‌شود.

۲-۳-۲. نقد نظریه دوم

تحلیل این نظریه در گروهی بررسی حقیقت «مقتضی» و «مانع» در قاعده تبعیت است که به صورت مجزاً در دو گروه از اسباب انتقال اموال صورت می‌گیرد:

۲-۳-۲.۱. اسباب اختیاری انتقال

یک. تحلیل مقتضی

قبل از هر توضیحی، بیان اصول کلی پیرامون منافع معنوی لازم و ضروری است؛
۱. اصل مال بودن منافع: بی‌شک منافع هر عینی جزء اموال و داراییهای مالک آن محسوب می‌شود. لذا در صورت عدم رضایت مالک به استیفای مجانی از آن، باید عوض آن پرداخت شد.

۲. اصل تفکیک‌پذیری منافع از اعیان: وجود منافع به سبب ساختار ماهوی آنها در گروهی وجود اعیان است و وجود مستقل از آنان ندارد ولی علی‌رغم آن، بین این دو امر در عالم اعتبار جدایی است. لذا بدون انتقال مالکیت اعیان، مالکیت منافع (اجاره خانه) و به عکس بدون انتقال مالکیت منافع، مالکیت اعیان (فروش خانه مسلوب‌المنفعه) منتقل می‌شود.

۳. اصل قصدی بودن انتقال اموال: در اسباب اختیاری، انتقال هر مالی تابع وجود قصد انتقال (اعم از قصد مطابقی و التزامی) است؛ بنابراین، قاعده حاکم در چنین اسبابی «تابعیت عقد از قصد» است.

با توجه به این اصول مسلم باید گفت: از آنجا که منافع اعیان جزء اموال محسوب می‌شوند و تفکیک منافع از اعیان در عالم اعتبار ممکن است، هر نوع انتقال نسبت به منافع در اسباب اختیاری بنا بر قاعده مسلم «العقود تابعة للقصد»، باید همراه قصد انشای انتقال باشد. اما نکته حائز اهمیت این است که به سبب ارتباط وجودی منافع با اعیان، انتقال آنها محتاج به قصد مستقل مطابقی، جدا از قصد انتقال اعیان نیست. این وابستگی وجودی «مقتضی» آن است که رابطه قهری منافع، موجب وحدت و تسری

سبب ملکیت اعیان به منافع شود. حتی اگر انتقال دهنده نسبت به خصوص آنها بی توجّه و یا جاهل باشد. به همین جهت، اگر خریدار و فروشنده به حکم عرف نیز جاهل باشند، باز هم ناگزیر از اجرای آن‌اند. عرف ذکر و تصریح اشیائی را که جزء مبیع نیستند ولی از تبعات آن می‌باشند، در مبیع لازم نمی‌داند^{۱۱} (م ۳۵۶ ق.م). در نتیجه، غفلت و بی‌توجهی تأثیری در انتقال آنها نمی‌گذارد (توحیدی، ۱۴۱۲ق، ص ۳۹۷)؛ چون سیره و روش عرف در این موارد، سبب تشکیل یک «شرط ضمنی ارتکازی»^{۱۲} مبنی بر انتقال هر عینی همراه با منافع آن است. لذا هر کسی می‌خواهد آنچه که در اختیار او قرار می‌گیرد، به طور کامل به او منتقل شود؛ یعنی همراه تمام شئون و متعلقات وابسته به آن، مگر اینکه تصریح بر خلاف آن شود. لذا وقتی شخصی عینی را خریداری می‌کند، خود را مالک تمامی منافع آن حتی منفعی که هنگام خرید تصوری از آنها نداشته و در طول زمان پی به وجود آنها برده است، می‌داند و یا کسی که خانه‌ای را اجاره می‌کند، می‌خواهد منفعت آن خانه به تمام و کمال به او منتقل شود. این موضوع به صورت یک شرط ناگفته در هر انتقالی وجود دارد؛ بنابراین، شرط ضمنی، مدلول «التزامی» و عرفی قرارداد است که به دنبال انشای قرارداد تحقق می‌یابد؛ چون دلالت التزامی در هستی و وجود خود تابع دلالت مطابقی است. (سبزواری، ۱۴۱۶ق، ص ۱۰۵) و متعاملین همان طور که به مدلول مطابقی الفاظ قرارداد متعهدند، به مدلول التزامی آن نیز پایبندند و تفکیک بین مدلول کلام و پذیرش جزئی از آن و انکار جزء دیگر دور از اصول منطقی است (م ۲۲۰ ق.م، سیمایی، ۱۳۸۰، ص ۱۱۳)؛ نمونه بارز این مسئله در بحث اقرار است. محققان به صراحت میزان در مدلول اقرار را فهم عرفی معرفی کرده و اقرار را دایره مدار لفظ صریح و مدلول مطابقی ندانسته‌اند (حسینی مراغی، ۱۴۱۷ق، صص ۶۳۳-۶۳۴).

بنابراین، اگر شخصی بر زوجیت زنی اقرار کند، ملزم به پرداخت نفقه به آن زن است؛ هرچند آن زن منکر زوجیت شود؛ زیرا وجوب نفقه مدلول التزامی وجود زوجیت است که فرضاً به دلالت مطابقی اقرار ثابت شده و شخص مقرر هم نمی‌تواند از انجام آن تکلیف، به این دلیل که او نسبت به پرداخت نفقه اقراری نکرده است و فقط اصل زوجیت را قبول دارد، شانه خالی کند؛ چون مدلول التزامی از همان درجه اعتبار

مدلول مطابقی برخوردار است (نراقی، ۱۴۲۰ق، ص ۲۸۵؛ بجنوردی، ۱۳۷۱، ج ۳، صص ۴۳-۴۴)؛ در نتیجه منافع و به طور کلی توابع، بنا بر شرط مذکور به همراه مال متبوع منتقل می‌شوند (م ۲۲۵ ق.م). این نظریه در مواد قانون مدنی هم (۶۸، ۲۲۱، ۳۴۴، ۳۵۶، ۳۷۵، ۳۸۲، ۴۸۶ و ۷۸۵) منعکس شده است.^{۱۳}

دو. تحلیل مانع

گفته شد رابطه قهری بین عین و منفعت مقتضی تسری سبب انتقال عین نسبت به منافع است ولی این امر وابسته به نبود مانع در این میان است. مانع قاعده تبعیت در اسباب اختیاری، قصد تفکیک است؛ نه تفکیک واقعی؛ چون با وجود چنین قصدی، از رابطه تبعی که موجب انتقال منافع به همراه عین می‌شود، صرف‌نظر شده و انتقال آنها مانند امور دیگر محتاج به قصد انشای مطابقی است. بنابراین، اگر مقتضی ملکیت مختص به عین باشد و شامل منافع نشود، تبعیت قهری حتی در صورت اثبات موهوم بودن تفکیک منافع از اعیان، باعث تسری سبب ملکیت به منافع نمی‌شود و الا قاعده مسلم «العقود تابعة للقصد» در اسباب اختیاری نقض می‌شود. در نتیجه، قاعده تبعیت بر خلاف دیگر قواعد، که با احراز زوال مانع مطلقاً (چه از ابتدا و چه از میانه) جاری می‌شوند، فقط در صورتی که از ابتدا عدم قصد تفکیک منافع در زمان تأثیر سبب اختیاری محرز شود، جاری می‌شود.

۲-۲-۳-۲. اسباب غیراختیاری انتقال

از آنجا که در اسباب غیراختیاری قصد انتقال نقشی ندارد، تحلیل مسئله به ویژه در ماهیت «مانع» متفاوت است. در ناحیه «مقتضی» کمابیش همان تحلیل سابق صادق است؛ زیرا وابستگی وجودی بین منفعت و عین موجب تعمیم سبب ملکیت عین نسبت به منفعت می‌شود ولی در ناحیه «مانع»، با توجه به عدم لزوم قصد انشاء در این نوع از اسباب انتقال، فقط در صورتی رابطه قهری منافع مؤثر نیست که در زمان تأثیر سبب غیراختیاری، تفکیک واقعی بین منفعت و عین ثابت شده باشد؛ مثل اجاره سابق بر مرگ موجر. ولی اگر بعداً معلوم شود عقد اجاره از ابتدا باطل بوده است، این امر مانع از

تعمیم سبب ملکیت و انتقال آن به وراثت نمی‌شود؛ چون در ارث وجود قصد انتقال، نقش محوری ندارد که تفکیک غیرحقیقی رافع آن قصد باشد. با توجه به مطالب مطرح شده، اگر مراد از تبعیت، موثر بودن صرف ارتباط قهری منافع برای اثبات تملک منفعت توسط مالک عین باشد، از نظر فقهی اثبات‌شدنی نیست و هیچ دلیل خاصی توان اثبات این مدعی را ندارد؛ بنابراین، نقض نظر اول روشن می‌شود؛ چون همان طور که بیان شد، منافع جزء اموال محسوب می‌شوند و در اسباب اختیاری انتقال هر مالی باید همراه قصد انشاء باشد. در مثال مذکور هرچند در فروش خانه، قصد جدایی بین عین و منفعت توهمی بیش نبوده، همین تصور غلط باعث عدم قصد انتقال منفعت به مشتری شده و از مدلول التزامی انشاء انتقال عین خارج شده است.

در نقد «قاعدهٔ ید» هم باید گفت: این قاعده از امارات محسوب می‌شود و قوام یک اماره به کاشفیت آن است؛ حال اگر به هر دلیلی جنبهٔ واقع‌نمایی یک اماره مخدوش شود، از درجهٔ اعتبار ساقط می‌شود و دیگر ارزش حقوقی نخواهد داشت. حال چگونه می‌توان استیلا بر عین را امارهٔ مالکیت بر منافع دانست، در صورتی که ثابت شده، بایع قصد انتقال منافع را نداشته، هرچند تفکیک منافع از اعیان واقعی نبوده است.

۳. بررسی قاعدهٔ تبعیت از دیدگاه حقوقی

بعد از نقد و بررسی مفاد قاعدهٔ تبعیت از دیدگاه فقهی، جایگاه این قاعده در قانون مدنی بررسی و تحلیل می‌شود. مادهٔ ۳۲ در این باره مقرر می‌دارد:

«تمام ثمرات و متعلقات اموال منقوله و غیرمنقوله که تبعاً یا در نتیجهٔ عمل حاصل شده باشد، بالتبع، مال مالک اموال مزبور است.»

طبق مفاد اولیه این ماده، مالک اعیان مالک ثمرات و متعلقات آن هم است. حال سؤالی که مطرح می‌شود، این است که آیا مادهٔ مذکور در مقام تأسیس قاعدهٔ تبعیت بنا بر تفسیر اول است، یا اینکه این ماده در صدد اثبات سرایت حق مالکیت از یک مال به مال دیگر است؟ (نظریه مالکیت تبعی).

بنابراین، در مورد اموال تابع دو پرسش مطرح است: پرسش اول، در مورد چگونگی مالکیت و پرسش دوم در مورد تأثیر نقل و انتقالات حقوقی بر این اموال است. قطعاً این دو سؤال دو موضوع مستقل و از هم جداست و هر کدام ناظر به یک مبحث خاص حقوقی است.

نظریه مالکیت تبعی بیانگر قابلیت تسری حق مالکیت از مالی به مال دیگر است و نظارتی به بحث تبعیت در نقل و انتقالات ندارد؛ مثلاً، در جایی که شخصی مالی را حیازت می‌کند و این مال بدون مواظبت شخص حیازت‌کننده موجب پیدایش نمائات منفصل در خارج می‌شود، این سؤال مطرح می‌شود؛ چرا با اینکه منافع مذکور حیازت نشده است، ملکیت آنها در اختیار چنین شخصی قرار می‌گیرد؟ پاسخ به این سؤال را باید در نظریه «مالکیت تبعی» جستجو کرد. این نظریه با اثبات امکان ثبوتی قابلیت سرایت حق مالکیت از مال اصلی به مال تابع زمینه مالکیت حیازت‌کننده را برای تملک این نمائات فراهم می‌کند. اما قاعده تبعیت بر خلاف نظریه مالکیت تبعی ناظر به بحث تبعیت در نقل و انتقالات است.

بنا بر آنچه بیان شد، «محدوده عملکرد قاعده تبعیت» در جایی است که در مالکیت مال تابع در موارد نقل و انتقالات تردید حاصل شود؛ در این صورت، بنا بر قاعده (من ملک عیناً ملک منفعتها بالتبع)، حکم به مالکیت مال تابع برای مالک مال متبوع داده می‌شود. در حالی که «محدوده عملکرد نظریه مالکیت تبعی» در جایی است که در سرایت حق مالکیت نسبت به مال تابع شک و تردید پیدا شود. بنابراین، در تفسیر این ماده دو نظر وجود دارد:

۱. بعضی معتقدند ماده ۳۲ ق.م. در مقام تأسیس قاعده تبعیت است و مفاد آن، هم شامل منافع مادی و هم منافع معنوی می‌شود؛ چون واژه «متعلقات» در زبان حقوقی اصطلاح خاصی نیست و مفهوم لغوی آن بسیار وسیع است؛ بر خلاف واژه «ثمرات» که ظهور در منافع مادی دارد. در نتیجه، قانون مدنی ایران در این مسئله از ماده ۵۴۶ قانون مدنی فرانسه تبعیت کرده است. هرچند ماده ۳۳ ق.م. بر خلاف قاعده تبعیت تنظیم شده و قانونگذار ایران در اینجا حقوق فرانسه را ترک کرده است و قاعده تبعیت را که در ماده ۳۲ ق.م. قبول کرده، در خصوص مورد درخت حاصل‌شده از نهال و محصول

ناشی از بذر نپذیرفته است» (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۶، صص ۱۲۹-۱۳۰ و ۱۳۵؛ همو، ۱۳۷۸، ص ۱۱۳۶)؛ بنا بر این نظریه در مورد مسئله اعراض مستأجر از مابقی مدت اجاره خود که از مصادیق بارز تردید در مالکیت منافع است، می نویسند:

«قاعده تبعیت در ماده ۳۲ ق.م اقتضاء دارد که پس از اعراض، منافع عین مستأجره در باقی مدت از آن موجر باشد و دیگران حق ندارند آن را حیات کنند. بنابراین، بین ماده ۳۲ ق.م. از یک طرف و مواد ۹۲، ۱۴۷ ق.م از طرف دیگر، تعارض دیده می شود که کدام یک رجحان دارد. ظاهراً قاعده تبعیت اقوی است» (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۶، ص ۳۷۴؛ همو، ۱۳۷۸، ص ۱۱۳۶).

با دقت در مطالب فوق، فهمیده می شود ماده ۳۲ ق.م در نظر این نویسنده دقیقاً همان معنا را دارد که در تفسیر اول از قاعده در بخش تحلیل فقهی مطرح شد که هر زمان فقدان مانع قاعده تبعیت (حتی در میانه) احراز شود، قاعده جاری می شود که در این صورت، ملکیت مال تابع به مالک مال متبوع واگذار می شود.

۲. به نظر می رسد ماده ۳۲ ق.م در صدد تبیین نظریه مالکیت تبعی است (امامی، ۱۳۶۶، ص ۵۱)؛ نه تأسیس قاعده تبعیت؛ به دیگر سخن، ماده ۳۲ ق.م ناظر به مبحث «تابعیت در مالکیت» است و ماده ۳۴ ق.م قرینه ای بر این مدعی است. در این ماده مقرر شده است:

«نتاج حیوانات در مالکیت تابع مادر است و هر کس مالک مادر شد، مالک نتاج آن هم خواهد بود». اگر این ماده در مقام بیان قاعده تبعیت می بود، باید در انتقال مال متبوع مال تابع منتقل شود و اگر بر سر انتقال آن نزاع و تردیدی حاصل شود، به حکم قانون تبعیت، مالک مادر، مالک نتاج محسوب شود؛ در حالی که در مواد دیگری از قانون مدنی این مسئله نقض شده است. در ماده ۳۵۸ ق.م آمده است: «... حمل در بیع حیوان متعلق به مشتری نمی شود مگر اینکه تصریح شده باشد یا بر حسب عرف از توابع شمرده شود» (کاتوزیان، ۱۳۷۴، ص ۱۵۱). این امر نشان دهنده این است قانونگذار فقط در مقام بیان نظریه مالکیت تبعی و سرایت حق مالکیت از مالی به مال دیگر بوده است که در این صورت، بین مواد ۳۴ و ۳۵۸ ق.م هیچ تنافی نیست.

در نتیجه، یکی از نتایج مطلق بودن مالکیت این است که این حق اختصاص به خود مال ندارد و به تمام توابع و متعلقات و منافع حاصل از آن نیز تسری پیدا می‌کند؛ لذا حق مالکیت در اموال به امور ذیل سرایت می‌کند:

۱. اموالی که از ملک تولید می‌شود و از آن به دست می‌آید؛ خواه طبیعی باشد و خواه در نتیجهٔ عمل انسانی. این حق را که مالک به ثمرها و متعلقات مال دارد، از این لحاظ که به تبعیت از موضوع اصلی حق مالکیت ایجاد شده است، در اصطلاح «مالکیت تبعی» می‌نامند.

البته در تشخیص مالکیت تبعی بعضاً ابهاماتی وجود دارد که یک نمونه از آن در مادهٔ ۳۳ ق.م. آمده است؛ در این مادهٔ مالک محصولی که از اصله و حبه غیر در زمین می‌روید، صاحب حبهٔ اولی دانسته شده است؛ در این صورت، محصول متعلق به کسی خواهد بود که حبهٔ مال او بوده است. قانونگذار در این مورد، به جای اینکه حبه‌ای که در زمین غیر روییده است، تلف‌شده محسوب کند و کسی که آن را کاشته است، تالف آن بداند و اگر به وسیلهٔ عمل غیرانسان مانند باد به زمین غیر منتقل شده باشد، در حکم تلف به خودی خود فرض کند و یا چنین محصولی را نتیجهٔ دو امر در نظر بگیرد (یعنی حبه غیر و مواد غذایی که در اثر بقا مدتی در زمین دیگری به صورت محصول در آمده است) و یا آن را به تبع وجود مواد غذایی در زمین، از آن مالک زمین فرض کند، محصول مورد نظر را از اموال مالک حبه دانسته است. به بیان دیگر، بنا بر «اصل این همانی» بین نما و حبه، حق مالکیت صاحب زمین در محصول آن سرایت نکرده بلکه حق مالکیت مالک حبه و اصله به محصول و نما تسری پیدا کرده است (مادهٔ ۳۳ ق.م؛ امامی، ۱۳۶۶، صص ۵۱ و ۴۳۲؛ کاتوزیان، ۱۳۷۶، ج ۱، ش ۹۰).

۲. فضای محاذی با اموال: بنا بر مادهٔ ۳۸ ق.م «مالکیت زمین مستلزم مالکیت فضای محاذی آن است تا هر کجا بالا رود و همچنین است نسبت به زیر زمین و بالجمله مالک حق همه گونه تصرف در هوا را دارد مگر آنچه را که قانون استثناء کرده باشد»؛ کسی که مالک زمین است، مالکیت او محدود به سطح آن زمین نمی‌شود بلکه مستلزم مالکیت هوا و فضای مجاور آن هر چه که بالا رود و همچنین، قسمتهای زیر

زمین هر چه که پایین برود، است. بنا بر مفاد این ماده، مواد ۱۳۰ و ۱۳۱ قانون مدنی در مورد عدم جواز تعدی به فضای خانه دیگری مقرر شده است. آنچه که در نقد و بررسی آرای فقهی در این رابطه بیان شد، می‌تواند برای ارزیابی نظرات حقوقی هم به کار آید؛ بنابراین، نظریه اول، در تحلیل از این ماده با تمامی مشکلات و انتقادات مطرح شده در مورد تفسیر نخست از قاعده تبعیت از منظر فقهی مواجه است که از بیان تفصیلی آن می‌گذریم.

۴. مطالعه کاربردی قاعده تبعیت در مسائل حقوقی

در پایان، چند مسئله مرتبط با قاعده تبعیت برای تمرین نقد و بررسی می‌شود:

۴-۱. مثال اول

اگر فروشنده خانه‌ای در هنگام انعقاد قرارداد فروش خانه، بنا بر شرط ضمن عقد، منافع خانه مورد نظر را برای خود ابقاء و یا به دیگری منتقل کند ولی بعد از عقد معلوم شود که به سبب فقدان یکی از شرایط صحت شروط، شرط مذکور باطل بوده است، در باره مالک منافع دو نظر وجود دارد:

یک. منافع به مشتری داده می‌شود؛ زیرا مانع جریان قاعده، سلب حقیقی بین منفعت و عین بوده که فرضاً در این مثال منتفی است و فقدان مانع جریان قاعده تبعیت محرز است. پس مالک عین مالک منافع است (اصفهانی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۶).

دو. مالکیت منافع به بایع واگذار می‌شود؛ زیرا با وجود شرط مذکور ولو به صورت باطل، بایع قصد تفکیک منفعت و عدم انتقال آن را داشته و از تبعیت منفعت از عین در هنگام انتقال عین صرف نظر کرده است. در این صورت، انتقال منافع به مشتری محتاج به قصد و انشای مستقل است.

۴-۲. مثال دوم

اگر فروشنده خودرویی، به اعتقاد اینکه آن را سابقاً به دیگری اجاره داده است، در موقع فروش آن، شرط مسلوب‌المنفعه بودن خودروی خود را برای مدت یک ماه بکند و بعداً معلوم شود خودرو تحت اجاره نبوده و فروشنده به اشتباه تصور مسلوب‌المنفعه بودن

آن را نموده و به حسب آن شرط کرده است، در مورد مالکیت منفعت آن سه رأی مطرح شده است:

یک. ملکیت منفعت بنا بر تفسیر اول، از قاعده تَبَعِیَّتِ به مشتری داده می‌شود (عدة من الاعلام، ۱۴۲۰، ص ۲۷)؛ زیرا شرط در آن عقد مبتنی بر بقای اجاره بوده که خلاف آن معلوم شده است؛ در نتیجه، آنچه بر آن توهّم بنا شده از بین می‌رود. به بیان دیگر، شرط به حسب هدف و متعلقش تعریف می‌شود، وقتی هدف شرط منتفی می‌شود، خود شرط هم از حیث انتفاع ساقط می‌شود و سلب حقیقی بین منفعت و عین که مانع اصلی قاعده تَبَعِیَّتِ است، مرتفع و منافع در مدت باقی مانده به مشتری داده شود.

دو. منفعت مورد نظر به ملکیت بایع در می‌آید اما نه به دلیل ردّ قاعده تَبَعِیَّتِ؛ زیرا وقتی مسلوب المنفعه بودن عینی شرط می‌شود، دیگر اثبات موهوم بودن آن موجب نمی‌شود منفعت بنا بر قاعده تَبَعِیَّتِ به مشتری برگردد؛ زیرا اعتقاد به سلب منفعت حداکثر داعی و انگیزه اشتراط بوده و تخلفات دواعی هیچ زمان در اموری که بر آنها استوار شده است، تأثیری نمی‌گذارد (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۳ق، ص ۲۱۰؛ شریعتمداری، ۱۳۸۸، ص ۲۶؛ بروجردی، ۱۳۶۵، ص ۱۲۳).

سه. منفعت خودرو به بایع واگذار می‌شود (بروجردی، ۱۳۶۵، ص ۱۲۲؛ شریعتمداری، ۱۳۸۸ق، ص ۲۶) اما نه فقط در این مورد بلکه در حالت عدم اشتراط هم همین نتیجه حاصل می‌شود؛ زیرا وقتی طرفین به مسلوب المنفعه بودن خودرو معتقدند و بعداً ثابت می‌شود سلب منفعتی در بین نبوده، در هر صورت، دلیل انتقال تنها به نقل عین منحصر شده و شامل نقل منفعت نشده و در واقع، بایع قصد واگذاری منفعت را به خریدار نداشته است. حال چگونه می‌توان بنا بر قاعده تَبَعِیَّتِ با نبود قصد انتقال منفعت در اسباب اختیاری، مشتری را مالک آن دانست.

۴-۳. مثال سوم

اگر شخصی مغازه خود را به دیگری بفروشد ولی سابق بر آن، مغازه را به فرد دیگر اجاره داده باشد و بعد از فروش مغازه، عقد اجاره را فسخ کند، در باره مالک منفعت نسبت به مابقی مدت اجاره سه دیدگاه مطرح است:

یک. مالک منفعت مغازه در مدت باقی مانده مشتری است (حکیم، ۱۴۰۴ق، ص ۳۰)؛ زیرا فسخ مملک نیست و فقط باعث ابطال عقد و ارجاع عوضین به جایی که سبب سابق اقتضاء دارد، می شود. در این مورد قاعده تبعیت مرجع عوضین را مشخص می کند و چون مشتری مالک عین است، مالک منفعت هم محسوب می شود. بنابراین، مجرد ارجاع عوضین به حالت قبل از عقد برای اثبات مالکیت بایع کافی نیست؛ زیرا مالکیت بایع نسبت به منفعت به سبب مالکیت عین و جریان قاعده تبعیت بوده است، پس وقتی مالک عین مبدل می شود، به تبع مالک منفعت هم تغییر می کند.

دو. مالک منفعت مزبور حتی با پذیرش اصل مملک نبودن فسخ و تفسیر اول از قاعده تبعیت، بایع است (بروجردی، ۱۳۶۵، صص ۱۱۸-۱۱۹)؛ زیرا مقتضای قاعده تبعیت عود منفعت به مالک عین هنگام فسخ است؛ یعنی مالک عین هنگام اجاره و قبل از تحقق بیع نه مالک فعلی عین، تا منطبق بر مشتری باشد.

سه. مالک مغازه فروخته شده بایع است؛ چون مالک مغازه قبل از اجاره و قبل از فروش، مالک هر دو مال بوده و ابتدا منافع و سپس عین را منتقل کرده است. حال با وجود دو مال مستقل (هرچند تابع) و تفکیک آن دو از هم در عالم اعتبار و با وجود ماهیت فسخ، چرا ملکیت منفعت به مشتری داده شود؟ در حالی که مالک سابق آن بایع بوده است؛ نه مشتری و این مال از ملک او خارج شده است؛ نه از ملک خریدار. پس بنا بر منطبق حقوقی باید منفعت به ملک مالک آن قبل از اجاره برگردد؛ نه به ملک مالک بعد از اجاره و قاعده تبعیت بنا بر تفسیر اول در این مورد جاری نمی شود؛ زیرا وقتی به صراحت منفعت از عین تفکیک می شود و از حیطة دلالت التزامی انشاء خارج می شود و بایع قصد انتقال آن را به خریدار ندارد، چگونه می توان بنا بر قاعده «العقود تابعة للقصود»، معتقد به انتقال آن مال به مشتری شد که نسبت به آن نه انشای مطابقی وجود دارد و نه التزامی.

۴-۴. مثال چهارم

اگر کسی خانه‌ای را برای مدت یک سال اجاره دهد و پیش از سپری شدن مدت مذکور، مستأجر از باقی مدت اعراض کند، در مورد مالک منفعت باقی مانده دو نظر وجود دارد:

یک. منافع عین مستأجره در باقی مدت از آن موجر است؛ چون بنا بر قاعده تبعیت، هر کس مالک عینی باشد، مالک منافع آن هم محسوب می‌شود، مگر بر سر راه آن مانعی باشد؛ مثل اجاره که باعث تفکیک حقیقی منفعت از عین می‌شود. پس وقتی مانع بر طرف می‌شود، لامحاله با وجود مقتضی و عدم مانع قاعده جریان می‌یابد (یزدی، ۱۳۷۶، صص ۳۱۹-۳۲۰؛ جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸، ص ۳۷۴).

دو. منفعت مذکور به نفع عموم جزء مباحات است و هر کس حق دارد از مال مباح استفاده کند و آن را تملک نماید؛ چون با وجود عقد اجاره، منفعت به عنوان مال مستقل لحاظ می‌شود و مالک عین رابطه مالکیت خود را با آن قطع می‌کند و از طرفی هم به سبب اعراض مستأجر، آن مال از ملک او خارج می‌شود. در این صورت، جریان قاعده تبعیت و تملک منافع توسط موجر به معنای تملک آن مال بدون وجود قصد انشای انتقال است که امری غیرپذیرفتنی است (این نظر موافق با مواد ۹۲ و ۱۴۷ق.م است).

۴-۵. مثال پنجم

هر گاه کسی درختی را که در ملک دیگری داشته است، بفروشد و مشتری درخت مذکور را قطع کند و بعد از آن نهالی از ریشه آن درخت برآید و فرد دیگر از آن مراقبت کند، در اینکه مالک آن درخت چه کسی است، دو نظر عمده وجود دارد که هر دو نظر مبنی بر اعراض مشتری از آن ریشه است:

یک. آن ریشه و نهال که از آن بر آمده، هر چند که به فعل شخص دیگر است، تعلق به صاحب آن زمین دارد؛ زیرا فروش درخت موجب خروج آن از ملک صاحب اولی شده و با قطع و اعراض خریدار، ارتباط آن با مالک دوم هم منقطع شده است. پس هیچ مانعی بر سر راه قاعده تبعیت باقی نمی‌ماند؛ زیرا تنها مانع قاعده، تفکیک

واقعی بین مالکیت عین و مالکیت منافع است که آن هم فرضاً منتفی است. در نتیجه، بنا بر مفاد قاعده «من ملک عیناً ملک منفعتها بالتبع»، صاحب زمین مالک آن درخت محسوب می‌شود.

دو. مالک ریشه و نهال، شخص مراقب آن است؛ زیرا بایع درخت را با توابع آن به مشتری منتقل کرده است، پس ارتباط مالکیت او با آن درخت قطع شده و مشتری هم بعد از قطع درخت از ریشه آن اعراض کرده است و از طرفی هم انتقال آن به صاحب زمین محتاج به سبب ناقل است که بنا بر فرض مسئله چنین سبب وجود ندارد و قاعده تبعیت هم توان اثبات این انتقال را ندارد. در این صورت، آن ریشه از مباحات محسوب شده و شخص مراقب با مواظبت از آن ریشه در واقع آن را حیازت کرده است و آن نهال داخل اموال او می‌شود ((میرزای قمی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۳۲).

۴-۶. مثال ششم

اگر شخصی خانه‌ای را به شرط مباشرت در انتفاع برای مدت سه سال اجاره دهد و بعد خانه را به خود مستأجر بفروشد و با گذشت یکسال از زمان اجاره، مستأجر، که مالک عین هم محسوب می‌شود، فوت کند و هیچ وارثی هم نداشته باشد، در مورد منفعت باقی مانده سه نظر مطرح شده است:

یک. منفعت مزبور در اختیار حاکم قرار می‌گیرد؛ چون شرط مباشرت در انتفاع موجب بطلان عقد اجاره در صورت فوت مستأجر می‌شود (ماده ۴۹۷ ق.م). در این صورت، مانع قاعده تبعیت (تفکیک واقعی بین منفعت و عین) مرتفع و منافع از آن مالک عین می‌شود و چون مالک وارثی ندارد، عین مزبور «مال بلا مالک» محسوب می‌شود که در نهایت، منفعت باقی مانده به همراه عین در اختیار حاکم قرار می‌گیرد (ماده ۳۳۵ ق.ا.ح و ماده ۸۶۶ ق.م).

دو. مالک منفعت شخص موجر است؛ چون هر چند عین فروخته شده به سبب نبود وارث، مال بلا مالک لحاظ می‌شود و امر آن راجع به حاکم خواهد بود ولی این حکم در مورد منفعت آن جاری نمی‌شود؛ زیرا بایع فقط قصد انتقال عین را به مشتری داشته است و انتقال عین مستأجره، سبب انفساخ اجاره نمی‌شود (ماده ۲۹۸ ق.م) و از طرفی

هم با وجود تفکیک منفعت از عین و عدم قصد انتقال منفعت به خریدار و انفساخ عقد اجاره با فوت مستأجر، انتقال آن منفعت به خریدار بدون قصد انشاء انتقال در اسباب اختیاری، امری خلاف منطبق حقوقی و قاعده «العقود تابعة للقصد» است؛ پس این مال به سبب «انفساخ» عقد ناقل آن، به ملکیت مالک سابق آن یعنی موجر بر می‌گردد. در این صورت، فقط عین مستأجره بلامالک و متعلق به حاکم است.

سه. منفعت خانه با اغماض از قاعده تبعیت هم در اختیار حاکم است؛ زیرا عدم انحلال عقد اجاره به سبب فروش عین مستأجره، فقط در صورتی است که عین مزبور به غیرمستأجر فروخته شود والا اگر خانه‌ای ابتدا به فردی اجاره داده شود، سپس به خود او فروخته شود، عقد اجاره منفسخ می‌شود (حکیم، ۱۴۰۴ق، ص ۳۲)؛ چون مالکیت عین و منفعت به یک شخص تعلق می‌یابد و همچون مالکیت مافی‌الذمه سبب سقوط تعهد می‌شود؛ پس به مجرد فروش خانه عقد اجاره منحل شده و منفعت به همراه عین به خریدار منتقل می‌شود. در نتیجه، با فوت خریدار، خانه و منفعت آن به صورت مال بلامالک در اختیار حاکم قرار می‌گیرد.

این نظر در صورتی صحیح است که انتقال عین حاوی انتقال اجاره نیز باشد که معمولاً چنین است؛ چون مستأجر می‌خواهد با خرید خانه از پرداخت بقیه اقساط اجاره بها معاف شود ولی اگر بنای دو طرف بر انتقال اجاره نباشد، اجاره منحل نمی‌شود؛ چون بعد از انتقال منفعت به مالک، مستأجر تنها عین را در اختیار دارد و همان را می‌فروشد (بروجردی، ۱۳۶۵، ص ۱۲۴، کاتوزیان، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۴۰۶).

۴-۷. مثال هفتم

اگر شخصی در قالب عقد «رُقبی» حق انتفاع خانه خود را برای مدت معین در اختیار دیگری قرار دهد و سپس خانه خود را در چنین وضعیتی بفروشد و بعداً معلوم شود عقد رُقبی آنها به خاطر عدم قبض مورد انتفاع (ماده ۴۷ق.م) باطل بوده و در واقع، در زمان فروش، خانه مسلوب‌الانتفاع نبوده است، در مورد وضعیت حقوقی انتفاع از آن خانه دو احتمال وجود دارد:

یک. از آنجا که در حق انتفاع «مباح‌له» مالک منفعت نمی‌شود (رک. یادداشت ۵) و فقط صاحب حق انتفاع می‌شود، لذا در موقع فروش خانه، منفعت آن به خریدار منتقل ولی خریدار از انتفاع خانه خود برای مدتی محروم می‌شود. پس آنچه که می‌تواند مشتری را از بهره‌برداری از منفعت سکناى خانه باز بدارد، وجود عقد معتبر سابق بر خرید اوست و وقتی معلوم می‌شود عقد صحیحی در بین نبوده و در واقع، قبل از خریداری خانه، حق انتفاع آن به کسی واگذار نشده و از طرفی هم منفعت خانه به مشتری منتقل شده است، انتفاع از آن خانه در مدتی که تصور واگذاری آن به دیگری می‌رفته است، به او داده می‌شود؛ زیرا وقتی قاعده تبعیت در چنین مواردی (که تصور مسلوب‌المنفعه بودن خانه‌ای می‌شود) منفعت را به مالکیت خریدار در می‌آورد، در این مثال، با وجود انتقال عین و منفعت به مشتری به طریق اولی، حق انتفاع از خانه را برای او ثابت می‌کند.

دو. هرچند در عقد رقبی مالکیت منفعت به «مباح‌له» منتقل نشده است و او فقط صاحب حق انتفاع از عین است؛ نه مالک منفعت آن، با این حال، در هنگام انعقاد قرارداد فروش خانه، بایع قصد واگذاری حق انتفاع خانه خود را به مشتری نداشته و خانه را مسلوب‌الانتفاع به خریدار فروخته است. شکی نیست حق انتفاع از شاخه‌های مالکیت است که در اثر عمل حقوقی می‌تواند از آن جدا شود و به دیگران تعلق یابد؛ پس مانند ریشه خود از حقوق عینی است. بنابراین، وقتی فروشنده بدون قصد واگذاری این حق ولو به توهم صحت عقد رقبی، خانه را به خریدار می‌فروشد و بعداً معلوم می‌شود عقد رقبی باطل بوده است، انتقال این حق عینی به خریدار به معنای زیر پا نهادن قاعده مسلم «العقود تابعة للقصد» در اسباب اختیاری است؛ چون بنا بر مفاد این قاعده، انتقال هر چیزی چه عین باشد، چه منفعت و چه حق عینی، منوط به وجود قصد انشای انتقال است. پس در مثال فوق حق انتفاع با وجود بطلان عقد رقبی به خریدار واگذار نمی‌شود و این حق برای خود فروشنده محفوظ می‌ماند.

جمع بندی

در این مقاله در ارتباط با «قاعده تبعیت» دو نظر ارائه شد. بنا بر نظر نخست، رابطه بین منافع و اعیان، رابطه‌ای قهری و غیرقصدی است که مقتضی ملکیت منفعت برای مالک

عین است. تنها مانع جریان قاعده، بنا بر این نظر، اثبات تفکیک واقعی بین منفعت و عین است؛ در نتیجه، هر زمان در مالکیت منفعتی تردید شد، مالکیت بر عین به همراه احراز عدم تفکیک حقیقی، برای اثبات مالکیت بر منفعت کافی است.

بنا بر نظر دوم، رابطهٔ قهری بین عین و منفعت فقط مقتضی وحدت سبب ملکیت منافع با سبب ملکیت اعیان است که تنها مانع رابطهٔ قهری در تسری سبب غیراختیاری نسبت به منافع، تفکیک «واقعی» بین عین و منفعت و در سبب اختیاری، وجود «قصد» تفکیک عین از منفعت است؛ پس، در جایی که فردی به تصور مسلوب‌المنفعه بودن، ملک خود را به دیگری می‌فروشد و بعد، معلوم می‌شود تصور آنها توهمی بیش نبوده، منفعت از آن بایع است؛ هرچند تفکیک مزبور امری موهوم بوده و واقعیت خارجی نداشته است؛ در نتیجه، انتقال چنین منفعی نیاز به قصد انشای مطابقی و سبب ناقل مستقل است.

با نقد و بررسی این دو دیدگاه، نظر دوم به عنوان نظر صحیح انتخاب شد.

یادداشتها

۱. در کتب فقهی بحث مبسوطی پیرامون این نوع از توابع و چگونگی تشخیص آنها بیان شده است؛ رک. شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق، ص ۱۰۹؛ علامه حلی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۷۱؛ نجفی، ۱۳۷۶، ج ۲۳، ص ۱۲۶؛ بحرانی، ۱۴۱۳ق، ص ۱۴۲؛ طباطبایی، ۱۴۱۲ق، ص ۱۴۰؛ ابن فهد حلی، ۱۴۰۷، ص ۳۹۴؛ حسینی مراغی، ۱۴۱۷ق، صص ۲۴۲-۲۴۵.
۲. بعضی از نویسندگان این تقسیم‌بندی برای منفعت را در «عقد اجاره» تأیید کرده‌اند (یزدی، ۱۴۰۹ق، ج ۵، ص ۱۰۷؛ هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۳ق، ص ۲۸۰؛ کاتوزیان، ۱۳۷۶، ج ۱، صص ۱۵، ۴۱ و ۲۹۳) و بعضی دیگر محققان با آن مخالفت کرده‌اند (بروجردی، ۱۳۶۵، صص ۳۷۱-۳۷۲؛ حکیم، ۱۴۰۴ق، ص ۱۳۳؛ اصفهانی، ۱۴۰۹ق، صص ۱۷۹-۱۸۰؛ شریعتمداری، ۱۳۸۸ق، ص ۱۲۵).
۳. بنابراین میوهٔ چیده شده و یا کالایی که حالت انتظاری و تدریجی خود را از دست داده است، همانند سایر اموال است و دیگر منفعت محسوب نمی‌شود و هیچ خصوصیت ممتازی نسبت به اعیان دیگر ندارد.

۴. بعضاً تشخیص ماهیت عقدی، که موجب انتقال این نوع منافع می‌شود، مشکل می‌شود؛ چون این عین از جهتی در زمره منافع و به اعتباری، در زمره اعیان است؛ لذا اختلاف می‌شود که به کدام لحاظ (منفعت یا به لحاظ عین بودن) موضوع عقد قرار گرفته است؟ ثمره این تشخیص در اجرای احکام مختص به بیع است (کاتوزیان، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۵).

۵. مفهوم مالکیت منفعت با حق انتفاع بسیار نزدیک است؛ زیرا در هر دو مورد، شخصی غیر مالک عین حق بهره‌برداری انحصاری از عین پیدا می‌کند؛ ولی با این حال، این دو مفهوم از یکدیگر جدا هستند و قانون مدنی هم بین این دو اصطلاح فرق نهاده است (م ۲۹ ق.م)؛ به طور خلاصه، می‌توان پنج فرق بین آن دو بیان کرد:

یک. منافع برای مالک آن، رقمی از دارایی وی را تشکیل می‌دهد. اما حق انتفاع، رقمی از دارایی صاحب حق به شمار نمی‌آید و فقط صاحب حق، اختیار بهره‌برداری از منافع را پیدا می‌کند؛

دو. مالک منافع حق دارد آن را به دیگری اجاره دهد (ماده ۴۷۳ ق.م)؛ بر خلاف حق انتفاع که قائم به شخص صاحب حق است؛

سه. مالک منافع، اگر بمیرد، مذکور به ورثه او می‌رسد؛ بر خلاف حق انتفاع (ماده ۴۵ ق.م)؛

چهار. اگر کسی منافع را از مالک آن غصب کند، باید به مالک منافع خسارت بدهد (ماده ۳۲۰ ق.م)؛ بر خلاف حق انتفاع که باید خسارت به مالک عین داده شود؛

پنج. در حق انتفاع بعد از اتمام زمان بهره‌برداری، منتفع اجازه هیچ نوع تصرفی را ندارد؛ لذا در انتفاع از باغ، اجازه بردن میوه‌های رسیده یا پادختی را ندارد. اما در مالکیت منفعت بعد از پایان اجاره، مستأجر می‌تواند میوه‌هایی، که در زمان ملک او به وجود آمده و هنوز استفاده نشده است، را بر دارد (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۶، ص ۹۶؛ همو، ۱۳۷۸، ص ۱۶۹؛ کاتوزیان، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۳۵۰).

۶. بیان محقق یزدی در رابطه با این قاعده در عروه الوثقی چنین است:

«لو اعتقد البائع والمشتري بقاء مدة الإجارة وأن العين مسلوبة المنفعة إلى زمان كذا وتبين أن المدة منقضية فهل منفعة تلك المدة للبائع حيث إنه شرط كونها مسلوبة المنفعة إلى زمان كذا، أو للمشتري لأنها تابعة للعين ما لم تفرز بالنقل إلى الغير أو بالاستثناء، والمفروض عدمها وجهان، والأقوى الثاني» (یزدی، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۲۶).

۷. اعم از آنکه نبود مانع از ابتدا به همراه مقتضی محرز شود و یا از میانه. البته، باید توجه داشت احراز عدم مانع از میانه به معنای زوال مانع در آن زمان نیست و شامل موانعی که از ابتدا مفقود بوده ولی در میانه ثابت شده است، می‌شود.

۸. این مطلب در قاعده تبعیت به وضوح از نظرات مدافعان آن نمایان است؛ چنان که محقق اصفهانی در نقد کسانی که معتقدند اگر اجاره خانه‌ای که مسلوب‌المنفعه فروخته شود، فسخ گردد، مابقی مدت اجاره بنا بر قاعده تبعیت به خریدار خانه می‌رسد، می‌نویسد: این توهّم از اینجا پیدا شده که تصور شده است اجاره صحیح، از موانع قاعده تبعیت است. پس بعد از زوال مانع باید بنا بر قانون «وجود مقتضی و عدم مانع» حکم به جریان قاعده داد. درحالی که فسخ به منزله انتها آمد، اجاره نیست که توهّم زوال مانع بشود (اصفهانی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۶).

از نقد این محقق فهمیده می‌شود که قاعده تبعیت، همانند دیگر قواعد، بنا بر قانون «وجود مقتضی و عدم مانع» محقق می‌شود و فرقی نمی‌کند احراز فقدان مانع از ابتدا باشد یا از میانه. اما باید توجه داشت در مثال مذکور فسخ اجاره، زوال مانع محسوب نمی‌شود که به قانون مذکور استناد شود.

۹. بهترین مثال در این زمینه، عقد اجاره است، در عقد اجاره، از زمان تسلیم عین به مستأجر، موجر مستحق اجاره می‌شود که این امر نشان دهنده تصرف منافع از ناحیه مستأجر به تبع تصرف عین است.

۱۰. البته باید توجه داشت تحلیل فوق به این معنا نیست که اگر مالکیت بر عین ثابت نشود، قاعده ید توان اثبات مالکیت بر منافع را ندارد (بجنوردی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۲۵؛ امام خمینی، ۱۳۹۰ق، ص ۴۳۰؛ یزدی، بی تا، ص ۱۲۱؛ محقق داماد، ۱۳۷۰، ص ۵۸).

۱۱. این مسئله در فقه اهل سنت هم به وضوح دیده می‌شود؛ رک. لاسبق، ق ۱۹۳۰م، ص ۱۰۷؛ کاشف الغطاء، ۱۳۵۹ق، ص ۳۵؛ منیرالقاضی، ۱۹۴۹م، ص ۱۰۹؛ علی حیدر، ۱۹۹۱م، ص ۵۲؛ باز اللبنانی، بی تا، ص ۳۹.

۱۲. نمونه این استدلال در دیگر مسائل حقوقی نیز جاری است؛ مثل مبنا خیار غبن (نایینی، ۱۳۷۳، ج ۲، صص ۵۷-۵۸).

۱۳. شاید سؤال شود بین مجهول بودن منافع و توابع (مانند مفاد ذیل ماده ۳۵۶) با اصل مسلّم معلوم بودن مورد انتقال (بند ۳ از ماده ۱۹۰ و ماده ۲۱۶ ق.م) تنافی نیست؟ در پاسخ باید گفت: در باره «مجهول» بودن توابع دو نظر متفاوت وجود دارد:

یک. نظر اول این است که رعایت شرایط صحت معامله «ماده ۱۹۰ ق.م.» در تعهدات تبعی از جمله شروط ضمنی، ضرورت ندارد؛ زیرا دلیل صحت و نفوذ شروط عام بوده و شامل شرط معلوم و مجهول هر دو شده است و معارضی هم برای عموم مزبور وجود ندارد و دلیل نفی غرر یا اجماع و... اختصاص به معاملات مستقل دارد و از تعهدات تبعی و شروط ضمن عقد منصرف است (نجفی، ۱۳۷۶، ج ۲۳، ص ۱۲۸؛ نایینی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۴۱۳؛ یزدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۱۱۶؛ امام خمینی، بی تا، ص ۱۹۹) و ماده ۲۳۲ ق.م. در مقام احصای شروط باطل و مبطل است و شرط مجهول را که موجب جهل به عوضین نشود باطل نمی داند؛ بنابراین، مجهول بودن توابع یا هر شرط ضمنی دیگر با ماده ۱۹۰ ق.م. تعارض ندارد (امامی، ۱۳۶۶، ص ۲۷۲)؛

دو. در مقابل بعضی دیگر قائل به لزوم معلوم بودن شروط در ضمن عقودند و معتقدند (کاتوزیان، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۱۶۷) نویسندگان قانون مدنی نخواستند اجرای قواعد عمومی قراردادها را در مورد شرط ممنوع کنند؛ لذا شرایط مندرج در ماده ۱۹۰ ق.م. ناظر به همه قراردادها و تعهدات و شرط ضمن عقد هیچ امتیازی بر سایر تعهدات ندارد و ممکن نبودن اجرای تعهد که موضوع آن مجهول است، آن چنان بدیهی است که نیاز به حکم خاص ندارد؛ به ویژه، در جایی که قابل تعیین نباشد (نجفی، ۱۳۷۶، ج ۲۳، ص ۲۰۲، یزدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۱۱۶)؛ مضافاً محصور کردن شرایط صحت به آنچه در مواد ۲۳۲ و ۲۳۳ ق.م آمده است، نتایج غیرمقبولی به دنبال دارد؛ برای مثال، اگر برای افزودن شرط بر قرارداد یکی از دو طرف در معرض اکراه قرارگیرد، باید شرط را نافذ دانست؛ همچنین، در مورد اشتباه در موضوع اصلی شرط (بجنوردی، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۱۱۷).

باید توجه داشت بنا بر این نظریه هم مجهول بودن شرط ضمنی، خللی در آن ایجاد نمی کند؛ زیرا بنا بر توضیحات پیش گفته، در نظر عرف بین شرط ضمنی و عقد تلازم است و شرط ضمنی مدلول التزامی عقد است و لوازم عقد با اصل عقد ایجاد می شوند.

کتابنامه

- ابن فهد حلی، جمال الدین (۱۴۰۷ق). مهذب البارع. ج ۴. قم: جامعه المدرسین.
- الاسبق، حمص (۱۹۳۰م). شرح المجله. ج ۱. بی جا.
- اصفهانی، محمدحسین (۱۴۰۹ق). الاجاره. قم: النشر الاسلامی.
- امامی، سیدحسن (۱۳۶۶). حقوق مدنی ج ۱. کتابفروشی اسلامیه.

- بازالبنانی، سلیم رستم (بی تا). شرح المجله. ج ۱. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- بحرانی، شیخ یوسف (۱۴۱۳ق). الحدائق الناضره. ج ۱۲، ۱۹ و ۲۱. بیروت: دار الاضواء.
- بجنوردی، میرزا حسن (۱۳۷۱). القواعد الفقهیه. ج ۱ و ۳. قم: انتشارات اسماعیلیان.
- بروجردی، مرتضی (۱۳۶۵). مستند العروه الوثقی؛ کتاب الاجاره، تقریرات درس آیت الله خوئی. ناشر لطفی.
- توحیدی، محمدعلی (۱۴۱۲ق). مصباح الفقاهه. تقریرات درس آیت الله خوئی. ج ۵. بیروت: دار الهادی.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۸). مبسوط در ترمینولوژی حقوقی. ج ۵. تهران: انتشارات گنج دانش.
- همو (۱۳۷۶). حقوق اموال. تهران: انتشارات گنج دانش.
- حسینی مراغی، میرعبدالفتاح (۱۴۱۷ق). العناوین. ج ۲. قم: جامعه المدرسین.
- حکیم، محسن (۱۴۰۴ق). مستمسک العروه الوثقی. ج ۱۲. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی.
- حیدر، علی (۱۹۹۱م). درر الحکام. ج ۱. بیروت: دار الجلیل.
- خمینی، سید روح الله (۱۴۲۰ق). الرسائل. ج ۱. قم: انتشارات اسماعیلیان.
- همو (بی تا). کتاب البیع. ج ۵. قم: مطبعة مهر.
- همو (۱۳۹۰ق). تحریر الوسیله. ج ۲. نجف.
- سبزواری، ملاهادی (بی تا). کفایة الاحکام. اصفهان: مدرسه صدر مهدوی.
- همو (۱۴۱۶ق). شرح منظومه. ج ۱. قم: نشر ناب.
- سیمایی صراف، حسین (۱۳۸۰). شرط ضمنی «پژوهشی تطبیقی در فقه قانون مدنی و حقوق خارجی». قم: بوستان کتاب.
- شریعتمداری، سید محمدکاظم (۱۳۸۸ق). منهاج الهدایه فی المباحث الاجاره. قم.
- شهید ثانی، زین الدین (۱۴۱۲ق). مسالک الافهام. ج ۵. قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه.
- طباطبایی، سیدعلی (۱۴۱۲ق). ریاض المسائل. ج ۸. قم: جامعه المدرسین.
- طوسی، ابی جعفر (۱۳۸۷ق). مبسوط. ج ۲. تهران: المكتبة المرتضویه.
- عدة من الاعلام (۱۴۲۰ق). العروه الوثقی مع التعليقات. ج ۵. قم: جامعه المدرسین.
- علامه حلی، ابی منصور حسن بن یوسف (۱۴۱۲ق). مختلف الشیعه. ج ۵. قم: جامعه المدرسین.

- قمی، میرزا ابوالقاسم (۱۴۱۲ق). جامع الشتات. ج ۲. تهران: انتشارات کیهان.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۶). عقود معین. ج ۱. تهران: شرکت انتشار.
- همو (۱۳۷۶). قواعد عمومی قراردادها. ج ۳. تهران: شرکت انتشار.
- همو (۱۳۷۴). اموال و مالکیت. تهران: نشر یلدا.
- کاشف الغطاء (۱۳۵۹ق). تحرير المجله. ج ۱. مكتبة فيروزآبادی.
- کرکی، علی بن حسین (۱۴۰۸ق)، جامع المقاصد. ج ۸. بیروت: آل البيت.
- محقق داماد، سیدمصطفی (۱۳۷۰). قواعد فقه. ج ۱. تهران: اندشه نو.
- منیر القاضی (۱۹۴۹م). شرح المجله. ج ۱. بی جا.
- نایینی (۱۳۷۳ق). منية الطالب. ج ۱ و ۳. قم: مكتبة المحمديه.
- نجفی، محمدحسن (۱۳۷۶). جواهر الکلام. ج ۲۳ و ۲۶. تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- نراقی، احمد (۱۴۲۰ق). عوائد الايام. ج ۲. بیروت: دار الهادی.
- همو (۱۳۶۹ق). مستند الشیعه. ج ۲. چاپ تهران.
- وحید بهبهانی، محمدباقر (۱۴۱۷ق). حاشیه مجمع الفائدة والبرهان. مؤسسه علامه وحید بهبهانی.
- هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۴۲۳ق). الاجاره. ج ۱. مؤسسه دائرة المعارف الفقه الاسلامی.
- یزدی، محمدکاظم (۱۴۰۹ق). العروة الوثقی. ج ۲ و ۵. بیروت: مؤسسه الاعلمی.
- همو (۱۳۷۸ق). حاشیه مکاسب. قم: دار العلم.
- همو (بی تا). ملحقات العروة الوثقی. ج ۳. قم: مكتبة الداوری.
- همو (۱۳۷۶). سؤال و جواب. تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.